



بِه نام خ داوَن د ب خ ش ن ده مه ر ی ان



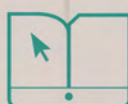
WWW.EC.NAHAD.IR



روایت یک انحراف

(فصل سوم آفتاب در مصاف)

آفتاب در مصاف



جلسه سوم | ماموریت اختصاصی امام حسین (ع)؛ قیام علیه انحراف بزرگ در جامعه اسلامی

درآمد و طرح بحث

لُبّ و جوهر حادثه عاشورا این است که در دنیایی که همه جای آن را ظلمت و فساد و ستم گرفته بود، حسین بن علی علیه السلام برای نجات اسلام قیام کرد و در این دنیای بزرگ، هیچ کس به او کمک نکرد! حتی دوستان آن بزرگوار، یعنی کسانی که هر یک می توانستند جمعیتی را به این میدان و به مبارزه با یزید بکشانند، هر کدام با عذری، از میدان خارج شدند و گریختند! ابن عباس یک طور، عبدالله بن جعفر یک طور، عبدالله بن زبیر یک طور، بزرگان باقی مانده از صحابه و تابعین یک طور... شخصیت های معروف و نام و نشان دار و کسانی که می توانستند تاثیری بگذارند و میدان مبارزه را گرم کنند، هر کدام یک طور از میدان خارج شدند. این، در حالی بود که هنگام حرف زدن، همه از دفاع از اسلام می گفتند؛ اما وقتی نوبت عمل رسید و دیدند که دستگاه یزید، دستگاه خشنی است، رحم نمی کند و تصمیم بر شدت عمل دارد، هر کدام از گوشه ای فرار کردند و امام حسین علیه السلام را در صحنه تنها گذاشتند. حتی برای این که کار خودشان را توجیه کنند، خدمت حسین بن علی علیهما السلام آمدند و به آن بزرگوار اصرار کردند که «آقا، شما هم قیام نکنید! به جنگ با یزید نروید!».

زمان امام حسین علیه السلام، [شرایط] این روایت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به طور کامل وجود داشت: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ نَاكِنًا لِعَهْدِ اللَّهِ مُخَالَفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بَفْعَلٍ وَلَا قَوْلٍ كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ»؛ یعنی کسی که ببیند یک حاکمی دارد ظلم می کند، جور می کند، به حقوق مردم تجاوز می کند، حرام خدا را حلال می کند، احکام الهی را دگرگون می کند و...، واجب است با این حاکم مقابله کند. [۲] واجبی بود که در بنای کلی نظام فکری و ارزشی و عملی اسلام، جای مهمی دارد. با وجود این که این واجب، خیلی مهم و بسیار اساسی است، تا زمان امام حسین علیه السلام، به این واجب عمل نشده بود - عرض می کنم که چرا عمل نشده بود - امام حسین علیه السلام باید این واجب را عمل می کرد تا درسی برای همه تاریخ باشد.

مثل این که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم حکومت تشکیل داد؛ تشکیل حکومت درسی برای همه تاریخ اسلام شد و فقط حکمش را نیاورد. یا پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، جهاد فی سبیل الله کرد و این درسی برای همه تاریخ مسلمین و تاریخ بشر - تا ابد - شد. این واجب هم باید به وسیله امام حسین علیه السلام انجام می گرفت تا درسی عملی برای مسلمانان و برای طول تاریخ باشد.

حالا چرا امام حسین علیه السلام این کار را بکند؟ چون زمینه انجام این واجب، در زمان امام حسین علیه السلام



پیش آمد. اگر این زمینه در زمان امام حسین پیش نمی‌آمد؛ مثلا در زمان امام علی النقی علیه السلام پیش می‌آمد، همین کار را امام علی النقی علیه السلام می‌کرد و حادثه عظیم و ذبح عظیم تاریخ اسلام، امام علی النقی علیه الصلاة والسلام می‌شد. اگر در زمان امام حسن یا در زمان امام صادق علیهما السلام هم پیش می‌آمد، آن بزرگواران عمل می‌کردند. در زمان قبل از امام حسین علیه السلام، پیش نیامد؛ بعد از امام حسین علیه السلام هم در تمام طول حضور ائمه علیهم السلام تا دوران غیبت، پیش نیامد! [...] خوب؛ امام حسین علیه السلام هم در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است؛ پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد.

بحث اول. حیات پیوسته امامان حق

ائمه را در دویست و پنجاه سال زندگی‌شان باید مثل یک انسان به حساب آورد که دویست و پنجاه سال عمر کرده است و در هر شرایطی اقتصادی شرایط را درک کرده و بر طبق آن عمل کرده؛ اما جهت حرکت از اول این دویست و پنجاه سال تا نقطه پایان، به هیچ‌وجه تغییر پیدا نکرده است.

در ظاهر که نگاه می‌کنید، گاهی حتی به حد تناقض تفاوت‌هایی هست؛ درست مثل این که کسی نگاه کند ببیند قطاری که از تهران به سمت شمال دارد حرکت می‌کند، در یک بخشی از این راه طولانی، مسیر قطار به طرف جنوب است! [...] خیلی ساده‌اندیشی می‌خواهد اگر انسان تصور کند قطار از حرکت خودش به سمت شمال منصرف شده و تصمیم گرفته به طرف جنوب یا طرف شرق یا طرف غرب برود. یک نگاه آگاهانه و هوشیارانه به بیننده ثابت خواهد کرد که علت این انحنای خط و انحراف موقتی، وجود یک مانع است؛ مثلا به یک دره رسیده، به یک صخره رسیده، به یک نقطه‌ای رسیده که عبور مستقیم از آن‌جا امکان‌پذیر نیست؛ ناگذیر بایستی قطار یا ماشین برگردد، یک انحنای پنجاه درجه، [یا حتی] صد و هشتاد درجه پیدا کند تا بعد بتواند در یک نقطه مناسبی مجدداً به سمت شمال راه خودش را ادامه دهد.

در زندگی ائمه علیهم السلام دقیقاً قضیه همین است؛ همه به یک سمت حرکت می‌کردند، همه در یک جهت می‌رفتند. اگر یک‌جا در سیره آن‌ها، در نحوه برخورد آن‌ها با حاکم زمان یا با مردم یا با قضایای خاصی که در زندگی ائمه علیهم السلام مشترک است، مشاهده می‌کنیم برخوردها متفاوت است؛ این همان تغییر جهت به سبب مصلحت است: مصلحت همان هدفی که از اول آن را نشانه گرفتند.

اینی که می‌گوییم ائمه - یعنی همه ائمه - از امیرالمؤمنین تا امام عسگری علیهم السلام. بنده بارها گفته‌ام زندگی ائمه علیهم السلام را که دویست و پنجاه سال طول کشیده، زندگی یک انسان به حساب بیاورید؛ یک انسان دویست و پنجاه ساله، از هم جدا نیستند: «کلهم نور واحد». هر کدام از این‌ها که یک حرفی زدند، این حرف در حقیقت از زبان آن دیگران هم هست. هر کدام از این‌ها که یک کاری انجام

دادند، این در حقیقت کار آن دیگران هم هست. یک انسانی که دویست و پنجاه سال گویی عمر کرده است. تمام کارهای ائمه در طول این دویست و پنجاه سال، کار یک انسان با یک هدف، با یک نیت و با تاکتیک‌های مختلف است.

ائمه علیهم‌السلام وقتی که احساس کردند که اسلام رو به غربت افتاد و جامعه اسلامی تشکیل نشد، چند هدف را اهداف اصولی خود قرار دادند: یکی تبیین اسلام به شکل درست. اسلام از نظر آن کسانی که در رأس قدرت در طول این سالیان طولانی و درازمدت قرار داشتند، یک چیز مزاحم بود. اسلام پیغمبر، اسلام قرآن، اسلام جنگ بدر و حنین، اسلام ضد تجمل‌پرستی، اسلام ضد تبعیض، اسلام طرف‌دار مستضعفان، اسلام کوبنده مستکبران، به درد آن کسانی نمی‌خورد که می‌خواستند با ماهیت فرعون‌ی، لباس موسوی بپوشند، با ماهیت نمروودی، لباس ابراهیمی بپوشند؛ امکان نداشت، مجبور بودند اسلام را تحریف کنند. امکان نداشت که اسلام را از دل مردم، از ذهن مردم یک‌باره دور کنند، چون مردم مؤمن بودند؛ مجبور بودند اسلام را از روح و محتوا و ماهیت خودش عوض کنند و خالی کنند.^[۱۵]

بحث دوم. تکلیف ویژه برای امام حسین (ع)

اگر کسی ببیند حاکمی در جامعه، بر سر کار است که ظلم می‌کند، حرام خدا را حلال می‌شمارد، حلال خدا را حرام می‌شمارد، حکم الهی را کنار می‌زند - عمل نمی‌کند - و دیگران را به عمل وادار نمی‌کند؛ یعنی در میان مردم، با گناه، با دشمنی و با ظلم عمل می‌کند - حاکم فاسد ظالم جائز، که مصداق کاملش یزید بود - «و لم یغیر بقول و لا فعل»، و با زبان و عمل، علیه او اقدام نکند، «کان حقاً علی الله أن یدخله مدخله»، خدای متعال در قیامت، این ساکت بی تفاوت بی عمل را هم به همان سرنوشتی دچار می‌کند که آن ظالم را دچار کرده است! یعنی با او در یک صف و در یک جناح قرار می‌گیرد. این را پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است.

این که عرض کردیم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حکم این مطلب را فرموده است، این یکی از نمونه‌های آن است. پس پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مشخص کرده بود که اگر نظام اسلامی، منحرف شد، باید چه کار کرد. امام حسین علیه‌السلام هم به همین فرمایش پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، استناد می‌کند.

پس تکلیف، چه شد؟ تکلیف، «یغیر بقول و فعل» شد. اگر انسان در چنین شرایطی قرار گرفت - البته در زمانی که موقعیت مناسب باشد - واجب است در مقابل این عمل، قیام و اقدام کند. به هر کجا می‌خواهد برسد؛ کشته شود، زنده بماند، به حسب ظاهر موفق شود، یا نشود. هر مسلمانی در مقابل این وضعیت باید قیام و اقدام کند. این تکلیفی است که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده است.

بعد امام حسین علیه‌السلام فرمود: «و انّی احق بهذا»: من از همه مسلمانان شایسته‌ترم به این که این قیام و این اقدام را بکنم؛ چون من پسر پیغمبرم. اگر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، این تغییر، یعنی همین اقدام را



بر تک تک مسلمانان واجب کرده است، بدیهی است حسین بن علی علیهما السلام، پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، وارث علم و حکمت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، از دیگران واجب تر و مناسب تر است که اقدام کند و من به خاطر این است که اقدام کردم. پس امام، علت قیام خود را بیان می کند.

در زمان امام حسین علیه السلام، هم آن انحراف به وجود آمده، هم آن فرصت پیدا شده است. پس امام حسین علیه السلام باید قیام کند؛ زیرا انحراف پیدا شده است. برای این که بعد از معاویه کسی به حکومت رسیده است که حتی ظواهر اسلام را هم رعایت نمی کند! شرب خمر و کارهای خلاف می کند. تعرضات و فسادهای جنسی را واضح انجام می دهد. علیه قرآن حرف می زند. علنا شعر بر خلاف قرآن و بر رد دین می گوید و علنا مخالف با اسلام است! منتها چون اسمش رییس مسلمانان است، نمی خواهد اسم اسلام را براندازد. او عامل به اسلام، علاقه مند و دلسوز به اسلام نیست؛ بلکه با عمل خود، مثل چشمه ای که از آن مرتب آب گندیده تراوش می کند و بیرون می ریزد و همه دامنه را پر می کند، از وجود او آب گندیده می ریزد و همه جامعه اسلامی را پر خواهد کرد!

حاکم فاسد، این گونه است دیگر؛ چون حاکم، در راس قله است و آنچه از او تراوش کند، در همان جا نمی ماند - برخلاف مردم عادی - بلکه می ریزد و همه قله را فرا می گیرد! مردم عادی، هر کدام جای خودشان را دارند. البته هر کس که بالاتر است، هر کس که موقعیت بالاتری در جامعه دارد، فساد و ضررش بیشتر است. فساد آدم های عادی، ممکن است برای خودشان، یا برای عده ای دور و برشان باشد؛ اما آن کسی که در راس قرار گرفته است، اگر فاسد شد، فساد او می ریزد و همه فضا را پر می کند؛ همچنان که اگر صالح شد، صلاح او می ریزد و همه دامنه را فرا می گیرد. چنین کسی با آن فساد، بعد از معاویه، خلیفه مسلمین شده است! خلیفه پیغمبر! از این انحراف بالاتر؟! زمینه هم آماده است. زمینه آماده است، یعنی چه؟ یعنی خطر نیست؟ چرا؛ خطر که هست. مگر ممکن است کسی که در راس قدرت است، در مقابل انسان های معارض، برای آن ها خطر نیافریند؟ جنگ است دیگر. شما می خواهی او را از تخت قدرت پایین بکشی و او بنشیند تماشا کند؟! بدیهی است که او هم به شما ضربه می زند. پس خطر هست. این که می گوییم موقعیت مناسب است، یعنی فضای جامعه اسلامی، طوری است که ممکن است پیام امام حسین علیه السلام به گوش انسان ها در همان زمان و در طول تاریخ برسد.

اگر در زمان معاویه، امام حسین علیه السلام می خواست قیام کند، پیام او دفن می شد. این به خاطر وضع حکومت در زمان معاویه است. سیاست ها به گونه ای بود که مردم نمی توانستند حقانیت سخن حق را بشنوند. لذا همین بزرگوار، ده سال در زمان خلافت معاویه، امام بود، ولی چیزی نگفت؛ کاری، اقدامی و قیامی نکرد؛ چون موقعیت آن جا مناسب نبود. قبلش هم امام حسن علیه السلام بود. ایشان هم قیام نکرد؛ چون موقعیت مناسب نبود.



[...] امام حسین علیه السلام در مقابل چنین انحرافی قرار گرفته است؛ پس باید آن تکلیف را انجام دهد. موقعیت هم مناسب است؛ پس دیگر عذری وجود ندارد. لذا عبدالله بن جعفر و محمد بن حنفیه و عبیدالله بن عباس - این‌ها که عامی نبودند، همه دین‌شناس، آدم‌های عارف، عالم و چیز فهم بودند - وقتی به حضرت می‌گفتند که «آقا! خطر دارد، نروید» می‌خواستند بگویند وقتی خطری در سر راه تکلیف است، تکلیف برداشته است. آن‌ها نمی‌فهمیدند که این تکلیف، تکلیفی نیست که با خطر برداشته شود. این تکلیف، همیشه خطر دارد. آیا ممکن است انسان، علیه قدرتی آن‌چنان مقتدر - به حسب ظاهر - قیام کند و خطر نداشته باشد؟! مگر چنین چیزی می‌شود؟! این تکلیف، همیشه خطر دارد.

این حکمی که جزو مجموعه احکام اسلامی است، اهمیتش از خود حکومت کمتر نیست؛ چون حکومت، یعنی اداره جامعه. اگر جامعه به تدریج از خط، خراب و فاسد شد و حکم خدا تبدیل شد؛ اگر ما آن حکم تغییر وضع و تجدید حیات - یا به تعبیر امروز انقلاب، اگر آن حکم انقلاب - را نداشته باشیم، این حکومت به چه دردی می‌خورد؟ پس اهمیت آن حکمی که مربوط به برگرداندن جامعه منحرف به خط اصلی است، از اهمیت خود حکم حکومت کمتر نیست. شاید بشود گفت که اهمیتش از جهاد با کفار بیشتر است. شاید بشود گفت اهمیتش از امر به معروف و نهی از منکر معمولی در یک جامعه اسلامی بیشتر است. حتی شاید بشود گفت اهمیت این حکم از عبادات بزرگ الهی و از حج بیشتر است. چرا؟ به خاطر این که در حقیقت این حکم، تضمین کننده زنده شدن اسلام است؛ بعد از آن که مُشرف به مردن است، یا مرده و از بین رفته است.

پس می‌توانیم این‌طور جمع‌بندی کنیم، بگوییم: امام حسین علیه السلام قیام کرد تا آن واجب بزرگی را که عبارت از تجدید بنای نظام و جامعه اسلامی، یا قیام در مقابل انحرافات بزرگ در جامعه اسلامی است، انجام دهد. این از طریق قیام و از طریق امر به معروف و نهی از منکر است؛ بلکه خودش یک مصداق بزرگ امر به معروف و نهی از منکر است. البته این کار، گاهی به نتیجه حکومت می‌رسد؛ امام حسین علیه السلام برای این آماده بود. گاهی هم به نتیجه شهادت می‌رسد؛ برای این هم آماده بود.